

Orientalist Views of the English toward Safavid Iran

Mohammad Mansouri Moghadam^{1✉}, Hasan Allahyari², and Mohsen Amini³

1. Corresponding Author, Faculty Member, Department of History, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. E-mail: mansourimoghadam@pgu.ac.ir

2. Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. E-mail: hasanallahyari@pgu.ac.ir

3. PhD Candidate in History (Post-Islamic Iran), Persian Gulf University, Bushehr, Iran. E-mail: Mohsenamini112@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 1 September
2023

Received in revised form
15 November 2023

Accepted 24 November
2023

Available online
26 December 2025

Keywords:

Safavid Iran,
Orientalism,
England,
British East India
Company.

ABSTRACT

The relations between England and Iran during the Safavid period were predominantly shaped by economic and commercial considerations. However, these interactions did not emerge in an intellectual vacuum; rather, they were influenced by the cognitive frameworks and preconceived perceptions of English foreign policy decision-makers. The central question of this study concerns the nature of English perceptions and representations of Safavid Iran and their impact on bilateral relations. The working hypothesis suggests that although political and economic interactions were formed within the context of geopolitical and commercial necessities—particularly in response to rivalry with the Ottoman Empire and the disruption of eastern trade routes—English attitudes toward Safavid Iran were informed by an Orientalist perspective characterized by European self-superiority, portraying Iran and its society as uncivilized and backward.

This research adopts a descriptive-analytical method and relies on library-based data collection. By examining archival documents, correspondences, reports, and travel accounts from the Safavid era—especially materials preserved in the British Library—the study analyzes the cognitive patterns underlying English representations of Iran. The findings indicate that although economic interests, particularly those associated with the activities of the British East India Company, constituted the primary foundation of bilateral engagement, Orientalist mental frameworks significantly shaped the interpretation and conduct of relations. Consequently, England's policy toward Safavid Iran can be understood as the simultaneous product of geopolitical imperatives and Orientalist representations.

Cite this article: Mansouri Moghadam, M., Allahyari, H., & Amini, M. (2025). Orientalist Views of the English toward Safavid Iran, *Discourse of History*. 19 (52), 90-116. <https://doi.org/10.22034/skh.2024.12917.1285>



دیدگاه‌های شرق‌شناسانه انگلیسی‌ها نسبت به ایران عصر صفوی

محمد منصوری مقدم^۱، حسن اللهیاری^۲، و محسن امینی^۳

۱. نویسنده مسئول، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خلیج فارس بوشهر، ایران.

رایانامه: mansourimoghadam@pgu.ac.ir

۲. گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران.

رایانامه: hasanallahyari@pgu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری رشته «تاریخ: ایران بعد از اسلام» دانشگاه خلیج فارس بوشهر، ایران.

رایانامه: mohsenamini112@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۸/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۵

کلیدواژه‌ها:

ایران عصر صفوی،

شرق‌شناسی،

انگلستان،

کمپانی هند شرقی انگلیس.

روابط انگلستان و ایران در عصر دوره صفویه عمدتاً بر محور مناسبات اقتصادی و تجاری شکل گرفت، اما این روابط در خلأ ذهنی و معرفتی پدید نیامد، بلکه متأثر از انگاره‌ها و پیش‌فرض‌های شناختی تصمیم‌گیران سیاست خارجی انگلستان بود. مسئله اصلی این پژوهش بررسی نوع نگاه، بینش و ادراک انگلیسی‌ها نسبت به ایران صفوی و تأثیر آن بر مناسبات دو دولت است. فرضیه نوشتار بر آن است که هر چند تعاملات سیاسی - اقتصادی دو دولت در چارچوب ضرورت‌های ژئوپلیتیکی و تجاری - به ویژه در پی رقابت با امپراتوری عثمانی و تحولات مسیرهای بازرگانی شرق - شکل گرفت، اما نگاه انگلیسی‌ها به ایران متأثر از رویکردی شرق‌شناسانه و آمیخته با خودبرتربینی اروپایی بود که ایران و جامعه صفوی را غیرمتمدن و عقب مانده تصویر می‌کرد. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای انجام شده و با واکاوی اسناد، مکاتبات، گزارش‌ها و سفرنامه‌های عصر صفوی، به ویژه منابع موجود در کتابخانه بریتانیا، به تحلیل انگاره‌های شناختی انگلیسی‌ها پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که گرچه منافع اقتصادی - به‌ویژه در پی فعالیت‌های کمپانی هند شرقی انگلیس - بنیان اصلی تعاملات را تشکیل می‌داد، اما ذهنیت شرق‌شناسانه انگلیسی‌ها نقش مهمی در صورت‌بندی و تفسیر این روابط ایفا می‌کرد. در نتیجه، سیاست انگلستان در قبال ایران صفوی را باید برآیند هم‌زمان ضرورت‌های ژئوپلیتیکی و بازنمایی‌های ذهنی شرق‌شناسانه دانست.

استناد: منصوری مقدم، محمد؛ اللهیاری، حسن؛ و امینی، محسن (۱۴۰۴). دیدگاه‌های شرق‌شناسانه انگلیسی‌ها نسبت به ایران عصر

صفوی. سخن تاریخ، ۱۹ (۵۲)، ۹۰-۱۱۶. <https://doi.org/10.22034/skh.2024.12917.1285>

© نویسندگان.

ناشر: جامعه المصطفی (ص) العالمیه.



مقدمه

انگلستان یکی از دولت‌های مهم اروپایی است که از اواسط قرن ۱۶م. و بطور خاص از زمان سلطنت شاه طهماسب صفوی و ملکه الیزابت، علاقه‌مندی خود را به برقراری رابطه با دولت ایران اعلام کرد و با این کشور وارد مراودات سیاسی - اقتصادی شد و چندی بعد نیز در سال ۱۶۲۲م. و در زمان سلطنت شاه عباس اول، برای اخراج پرتغالی‌ها از منطقه خلیج فارس به متحدی استراتژیک برای ایران تبدیل گردید. از آن پس دولت انگلستان با افتتاح دفتر تجاری خود در بندرعباس و کسب امتیازهای تجاری از شاه ایران، حضور اقتصادی خود را در منطقه خلیج فارس نهادینه ساخت. البته در اواسط این قرن به علت تحولات داخلی انگلستان (منازعه پارلمان - شاه) و همچنین رقابت‌های شدید و آشتی‌ناپذیر هلندی‌ها، تا حدودی از نفوذ سیاسی - اقتصادی انگلیسی‌ها در منطقه خلیج فارس کاسته شد، ولی کماکان دفاتر تجاری آن کشور در ایران فعال بود. تا این که از اواسط سده هجدهم با اخراج هلند از منطقه خلیج فارس و تغییر رویکرد کمپانی هند شرقی انگلیس از تجاری به سیاسی - نظامی فصلی جدید در مناسبات انگلیس و ایران آغاز گردید. بنابراین، دولت انگلستان از ابتدای دوره صفویه تا پایان آن، با دولت ایران رابطه داشته است و وجه غالب این روابط، اقتصادی و تجاری بوده است. در واقع سیاست دولت انگلستان معطوف به امور بازرگانی و تجارت پرسودی بود که از جانب هندوستان و مناطق همجوار، نصیب کمپانی هند شرقی انگلیس می‌شد و ایران نیز در این امر جایگاه برجسته‌ای داشت.

روابط و مناسبات دولت‌ها در خلاء شکل نمی‌گیرد و تحت تأثیر ذهنیت‌ها و اندیشه تصمیم‌گیران سیاست خارجی است. نوع روابط خارجی کشورها متأثر از انگاره‌هایی است که نوعاً با پردازش و درونی‌سازی اطلاعات محیطی مرتبط است. زیرا ذهن و اندیشه تصمیم‌گیران و حکومت‌گران لوحی سفید نیست، بلکه دربرگیرنده مجموعه‌ای از اطلاعات و متغیرهایی نظیر ارزش‌ها، باورها، انگاره‌ها، گرایش‌ها، تجربیات و انگیزه‌هایی است که در طی زمان و متأثر از عوامل مختلف شکل می‌گیرد. در این چارچوب، هرگونه اطلاعاتی که از محیط اخذ می‌شود، پیش از آنکه با واقعیت‌های ملموس خارجی انطباق پیدا کند، با ذهنیت‌ها، ارزش‌ها و به ویژه باورهای تصمیم‌گیرندگان سنجیده می‌شود. به بیان دیگر، معرفت و یا اقدام در سیاست خارجی، نتیجه درونی شدن دقیق و بازسازی واقعیت خارجی در ذهن «فاعل شناسا» (تصمیم‌گیران سیاست خارجی) است و در این بستر است که باورها و انگاره‌های شناختی به سیاست خارجی تبدیل می‌شود. بنابراین، پرسش نوشتار پیش رو، این است که: نوع نگاه، بینش و ادراک

انگلیسی‌ها نسبت به ایران عصر صفوی چگونه بوده است؟

در پاسخ به این سؤال، فرضیه پیش‌روی نویسندگان این است که روابط دولت انگلستان با دولت ایران در شرایطی شکل گرفت که ایران - در کنار عثمانی و گورکانیان هند - یکی از سه قدرت اثرگذار دنیای شرق بود. نظر به تهدیدات دولت عثمانی و بسته شدن مسیرهای تجاری شرق، انگلیس جهت برقراری رابطه با دولت ایران تلاش می‌کرد. با این حال، انگلیسی‌ها طبق رویکردی شرق‌شناسانه، نگاهشان نسبت به ایران صفوی منفی بود و ایران را کشوری غیرمتمدن و شاهان و مردمان آن را خرافاتی و عقب‌مانده تلقی می‌کردند.

روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. شیوه گردآوری اطلاعات نیز مبتنی بر روش کتابخانه‌ای است. این تحقیق با واکاوی اسناد، مکاتبات، گزارش‌ها و سفرنامه‌های مربوط به عصر صفوی، به ویژه اسنادی که در کتابخانه بریتانیا موجود می‌باشند، انجام شده است.

در این پژوهش ابتدا بطور بسیار مختصر به نظریه شرق‌شناسی و رویکرد خودبتربینی اروپایی‌ها اشاره می‌شود. سپس به منظور نشان دادن ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی تعامل انگلیس و ایران در عصر صفوی به تحولات اروپا پرداخته می‌شود. در ادامه ضمن پرداختن به تاریخ روابط انگلیس و ایران، به مدعای اصلی این نوشتار یعنی انگاره‌های شرق‌شناسی انگلیسی‌ها نسبت به ایران توجه می‌شود.

پیشینه پژوهش

ویژگی این نوشتار این است که به طور مشخص انگاره‌های شرق‌شناسانه انگلیسی‌ها در عصر صفوی را بررسی می‌کند که تاکنون در کتاب یا مقاله‌ای اختصاصاً به آن پرداخته نشده است. البته در خصوص روابط خارجی ایران و اروپا و بررسی و ارزیابی سفرنامه‌های اروپاییان در کلیت آن، کتاب‌ها و مقالاتی به رشته تحریر درآمده، ولی در آن‌ها بر انگاره‌های شناختی انگلیسی‌ها تمرکز نشده است. به عنوان مثال، می‌توان به کتاب سیبیل شوستر والسر (۱۳۶۴) تحت عنوان ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان؛ پژوهشی در روابط سیاسی - اقتصادی ایران: ۱۷۲۲ - ۱۵۰۲ م. و کتاب جلوه‌هایی از فرهنگ مردم ایران در سفرنامه‌ها نوشته مصطفی خلعتبری لیمایی (۱۳۸۷) اشاره کرد که صرفاً به شرح و بررسی سفرنامه‌های اروپاییان و بیان جزئیاتی در خصوص جامعه ایران در عصر صفوی می‌پردازند. همچنین در خصوص تاریخ روابط خارجی ایران و اروپا می‌توان به کتاب عبدالحسین نوایی (۱۳۷۷) تحت عنوان روابط سیاسی و اقتصادی ایران در عصر صفویه و کتاب تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه نوشته نصرالله فلسفی (۱۳۴۲) و

کتاب ایران عصر صفوی نوشته راجر سیوری (۱۳۹۴)، اشاره کرد که تا حدودی به بحث رابطه ایران و انگلستان اشاره کرده‌اند؛ ولی نکته‌ای که راجع به این آثار نیز می‌توان گفت این است که در هیچکدام از آن‌ها، انگاره‌ها و ادراکات انگلیسی‌ها محور بحث نبوده و صرفاً شرحی توصیفی از تاریخ روابط ایران و اروپا ارائه کرده‌اند.

با این حال، اگرچه در خصوص انگاره‌های شرق‌شناسانه انگلیسی‌ها در عصر صفوی کار جدی انجام نشده است ولی راجع به دوره‌های بعدی تاریخ ایران به‌ویژه عصر قاجار، آثار و مقالاتی وجود دارد که خارج از بازه زمانی این پژوهش است. این امر ضرورت انجام چنین تحقیقی را مضاعف می‌کند.

شرق‌شناسی و رویکرد خود برترینی اروپایی‌ها

اگرچه اصطلاح «شرق‌شناسی» نخستین بار در سال ۱۷۶۹ در فرهنگ انگلیسی آکسفورد به کار رفته است، اما ریشه آن حداقل به دو قرن قبل از آن یعنی اوایل قرن شانزده میلادی باز می‌گردد؛ زمانی که دولت‌های اروپایی با پشت سر گذاشتن تحولاتی نظیر رنسانس، اصلاحات مذهبی، رشد بورژوازی و اقتصاد مرکانتلیستی، در پی دستیابی به بازارهای شرق، قاره آفریقا را دور زدند و وارد سرزمین‌های آسیایی شدند. آن‌ها بلافاصله به تحقیق و تفحص درباره ملل شرق، زبان، دین، آداب و رسوم، دانش‌ها و علوم آن‌ها پرداختند.

در واقع، شرق‌شناسی به مجموعه‌ای از مطالعات و تحقیقات اطلاق می‌شود که دولت‌های غربی در مورد مسائل تاریخی، اجتماعی، سیاسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، مذهب و دیگر ابعاد فرهنگی و تمدنی دولت‌های شرقی انجام می‌دهند. اما نکته مهم این است که این مطالعات بدون پیش‌فرض نبوده است. پیش‌فرض غالب در این مطالعات این بود که شرقیان از نژاد پست هستند و هر آنچه که از تمدن و فرهنگ در این مناطق یافت می‌شود متعلق به یونان است و شرقیان از خود هیچ ندارند. آن‌ها بر این اعتقاد بودند که طبیعت دو گونه بشر آفریده است: نژاد آفریقایی و آسیایی که نژاد برده و نژاد اروپایی که نژاد آقا و متفکر هستند (تمیم‌داری، ۱۳۷۴: ۱۳۵).

بنابراین مطالعات شرق‌شناسی، اگرچه در ابتدا یک مسئله فرهنگی تلقی می‌شد، اما به شدت دارای رنگ و بوی سیاسی بود. دلیل اصلی این مدعا نیز آن است که بیشتر پژوهشگران و سیاحان از کارگردانان، مأموران و سفرای کشورهای غربی بودند (قرلسفلی، ۱۳۷۹: ۲۵) و نوشته‌های آن‌ها سرشار از نگاه‌های غیرواقعی و یک‌سویه بوده است. شرق‌شناسان با محور قرار دادن اروپا و انتساب همه ویژگی‌های مثبت به آن، جوامع غیرغربی را که خصوصیات متفاوتی

داشتند با عنوان شرق مشخص می‌ساختند و در این تمایز در مقابل خصوصیات مثبت غرب (همچون یوبایی، حاکمیت تعقل و قانون) ویژگی‌های منفی (مانند ایستایی، حاکمیت احساس و بی‌قانونی) را به شرق نسبت می‌داند (رحمانیان و هژبریان، ۱۳۹۱: ۹۴).

ادوارد سعید اندیشمند فلسطینی‌تبار آمریکایی در کتاب شرق‌شناسی تلاش کرده است تا این منظومه ذهنی انسان غربی را تحلیل و ارزیابی کند. وی در این خصوص اظهار داشته است که شرق‌شناسی نوعی تلاش «دگرساز» در پارادایم اکتشاف جهان غربی نسبت به جهان‌های دیگر بوده است (قرلسفلی، ۱۳۷۹: ۲۵) در واقع، ادوارد سعید شرق‌شناسی را گفتمانی می‌داند که به مقتضای گسترش سلطه استعماری غرب پدید آمده است و در نظر دارد شرق را زآلود را در نظر غربیان به پدیده‌ای قابل فهم و معقول تبدیل کند.

به اعتقاد ادوارد سعید در شرق‌شناسی تصاویر هیچگاه بی‌غرض ارائه نمی‌شوند، بلکه مقوله‌ای است که به انسان غربی مجال می‌دهد خودش را در برابر انسان شرقی توصیف کند و در این تقابل به صورت انسانی منطقی، متمدن، میانه‌رو و معتدل به نظر آید (نظام مافی، ۱۳۸۰: ۳۶ - ۳۵). به بیان دیگر، خط مشی نوشته‌های شرق‌شناسی همواره به صورتی ثابت بر برتری ذاتی غرب در همه ابعاد تاکید دارد و شرق را همچون «دیگری» نامعقول، ضعیف و زنانه ترسیم می‌کنند که در تقابل با غرب معقول، قدرتمند و مردانه قرار دارد (سعید، ۱۳۷۰: ۲۲).

بنابراین، شرق‌شناسی در این معنا نوعی شیوه تفکر و ابزار سیاسی است که اروپائیان به منظور ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن عاملیت و اقتدار بر شرق به کار می‌بردند و در این میان انگلیسی‌ها که خود را چیره و مالک عالم دانسته و با تکیه بر برتری موقعیت خویش و موضع فرادستانه خود در نظام بین‌الملل، نمی‌خواستند این هژمونی را از دست بدهند، از آن بهره‌های فراوان بردند.

انگلیس در این دوره در مرحله پیشااستعماری قرار دارد؛ ولی درصدد است با وابسته کردن کشورهای دیگر به خود، نخستین گام‌های استعماری خود را بردارد. انگلیسی‌ها در عصر صفوی از مسیر اقتصادی به منطقه نفوذ کردند. به نظر گی روشه جامعه‌شناس غربی، «منافع اقتصادی مهمترین انگیزه‌ای است که موجب استعمار می‌گردد. از نظر استعمارگر، مستعمره کشوری است که استعمارگر بعضی منابع را که در غنی شدن و حفظ قدرت سیاسی خویش لازم می‌داند، در کشور مستعمره مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد» (روش، ۱۳۸۵: ۱۹۳). روشه تاکید می‌کند که «همین وابستگی است که استعمار را به وجود می‌آورد.... وابستگی بسیار عمیقی که تنها جنبه

اقتصادی و سیاسی ندارد، بلکه شامل وابستگی از نوع اجتماعی و روانی نیز می‌گردد» (همان: ۱۹۰). در این راستا، جامعه استعمارگر شرایط مقدماتی خیز استعماری خود را برمی‌دارد. در مرحله بعد از پدیده «اشاعه فرهنگی» استفاده می‌شود که طی آن «آگاهی‌ها، تکنیک، ابداعات و رسوم» از جامعه‌ای به جامعه دیگر منتقل می‌شود و گسترش می‌یابد (همان‌جا).

پیدایش شرق‌شناسی انگلیسی پیوند تنگاتنگی با تأسیس کمپانی هند شرقی انگلیس دارد. با ایجاد این کمپانی در سال ۱۶۰۰ م / ۱۰۰۹ ه. ق روابط اروپاییان با شرق دچار دگرگونی اساسی گردید و امپراتوری بریتانیا در هند و آسیا موفق گردید بین سنت علمی فرهنگی شرق شناسان با سلطه سیاسی استعمار بریتانیا پیوند برقرار کند.

هگل در جایی در اهمیت این کمپانی با لحنی آمرانه گفته است: «کمپانی هند شرقی اربابان هند هستند. بردگی شرقی‌ها نیز به علت محدودیت‌های فرهنگی و ذهنی آن‌هاست. بنابراین باید برتری غرب را بپذیرند.» (حائری، ۱۳۸۰: ۱۱۹) تأسیس کمپانی هند شرقی نقطه عطفی در تولید ادبیات شرق‌شناسانه محسوب می‌شود. با گسترش منافع اقتصادی تجاری و سیاسی آن، اعضای کمپانی شروع به فراگیری زبانهای شرقی و به ویژه زبان فارسی به سبب کاربرد آن در ایران و شبه قاره کردند. در همین راستا کالج هیل بوری به مهمترین مرکز آموزش زبان فارسی و عربی تبدیل شد که در آن سیاستمداران، بازرگانان و افسران انگلیسی به فراگیری این زبان‌ها می‌پرداختند (بیگدلو و احمدآبادی، ۱۳۹۹: ۲۴۷).

رویکردهای کمپانی هند شرقی پیش‌زمینه سیاست‌های استعماری و منفعت‌طلبانه آینده انگلیسی‌ها در ایران بود. بررسی قراردادهای این شرکت انگلیسی با شاه عباس حاکی از آن است که آنها دید استعماری بلندمدت داشته‌اند. در این قراردادها به خصوص قرارداد بیست ماده‌ای ۲۳ اوت ۱۶۱۷ (نوائی، ۱۳۷۷: ۱۴۶-۱۵۰) آشکالی از حق قضاوت کنسولی به غربی‌ها داده شد که آغازگاه گسترش کاپیتولاسیون در دوره‌های بعد بود (ویلسون، ۱۳۶۶: ۱۴۹ و ۱۴۷).

تحولات اروپا و ضرورت تعامل اروپاییان و ایران

رנסانس و تحولات اروپا طی قرون ۱۴ و ۱۵ م در عین حال اروپایی‌ها را گرفتار مشکلات داخلی و خارجی کرد. در این زمان در اروپا یک دولت مرکزی قدرتمند وجود نداشت و بیشتر سرزمین‌های آن در اختیار امپراتوری مقدس روم بود که به قول ولتر «دیگر نه امپراتوری بود، نه مقدس و نه روم» و در هر منطقه شاهزادگان و فئودال‌ها حکومت می‌کردند و دولت ملی هنوز تشکیل نشده بود (نقیب زاده، ۱۳۹۲: ص ۲۴؛ آربری و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۳۲ - ۴۳۱).

از نظر امنیتی، اصلاحات مذهبی و در ادامه بروز جنگ‌های سی ساله مذهبی مشکلات را دوچندان می‌کرد. این در حالی بود که امپراتوری روم شرقی (بیزانس) رو به زوال بود و در معرض حملات مکرر دولت عثمانی قرار داشت که آن را «بزرگ‌ترین زورآزمایی جهان اسلام در برابر اروپای جدید» توصیف کرده‌اند؛ در این عصر، عثمانی‌ها تا قلب اروپا پیش رفتند (کندی، ۱۳۹۱: ۳۲-۳۱). در واقع، عثمانی‌ها ضمن سیطره بر آناتولی، دریای سیاه، دریای مدیترانه، لوانت، شمال آفریقا و بستان راه ادویه و مسیرهای تجاری اروپا به شرق، حتی تا دروازه‌های وین نیز پیش رفتند (یاغی، ۱۳۸۲: ۵۹-۵۸).

بنابراین، در زمانه قدرت‌گیری عثمانی‌ها، بیزانس، بالکان و اروپای غربی در معرض تفرقه‌های سیاسی، اجتماعی، دینی و جنگ و جدال داخلی بودند. اروپایی‌ها که نگران گسترش نفوذ عثمانی در اروپا بودند، به طرف ایران که از نظر آن‌ها دشمن شماره یک ترک‌های عثمانی تلقی می‌شد، دست یاری دراز کردند.

از طرف دیگر، عثمانی‌ها اصلی‌ترین مسیرهای تجاری اروپا را مسدود کردند. به همین دلیل برخی دولت‌های اروپایی با تشکیل کمپانی‌های هند شرقی رو به آسیا بویژه هند و ایران آوردند. با باز شدن مسیر جدید تجارت شرق-غرب، رقابت اروپایی‌ها بالا گرفت. ابتدا پرتغال از ۱۵۰۷م. دایره نفوذ و سیطره خود را به دریای عمان، خلیج فارس گستراند و منافع سرشاری کسب کرد. از این رو، انگلستان، هلند و فرانسه نیز کوشیدند با تشکیل کمپانی‌های هند شرقی و پشتوانه قدرت نظامی وارد اقیانوس هند و خلیج فارس شوند و با انعقاد قراردادهای تجاری درصدد نهادینه-سازی حضور سیاسی-نظامی خود برآیند. از این تاریخ جنگ‌ها و منازعات نظامی دولت‌های اروپایی با یکدیگر و با کشورهای منطقه تشدید شد.

بنابراین، اهمیت سوق الجیشی و قدرت نظامی و اقتصادی ایران در آسیا سبب شد که از اواخر قرن پانزده میلادی، کشورهای اروپایی بویژه انگلستان به تلاش خود برای گسترش رابطه با ایران و کسب حمایت این کشور در رقابت با یکدیگر تلاش کنند.

مروری بر تاریخ روابط انگلیس و ایران

تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران به اواسط قرن شانزدهم میلادی و دوران سلطنت ملکه الیزابت اول^۱ بازمی‌گردد؛ زمانی که احساسات ملی‌گرایانه در آن کشور به اوج خود رسیده و سبب

^۱ Queen Elizabeth I

شده بود که سودای جهانگشایی و ایجاد روابط تجاری با کشورهای دیگر در آنجا تقویت گردد. در این مرحله دولت انگلستان تلاش می کرد از طریق دریای شمال و مسیر روسیه راهی به قاره آسیا باز کند. به همین منظور یکی از اتباع انگلستان به نام ریچارد چانسلر^۱ موفق شده بود در سال ۱۵۵۳م. اجازه تأسیس شرکتی را به نام شرکت مسکویه از ایوان چهارم بگیرد و باب مراوده را با مناطق شرقی از جمله ایران باز کند. هدف انگلستان در این مرحله، به دست گرفتن تجارت ابریشم ایران به اروپا و نفوذ به بازارهای شرق پیوسته هند بود (برازش، ۱۳۹۲: ۳۲۰).

بنابراین، آنتونی جنکینسون از جانب شرکت مسکویه عازم ایران شد. او که مأموری دیپلماتیک و حامل نامه ملکه الیزابت اول بود در سال ۱۵۶۲ میلادی همراه با هیأتی به ایران سفر کرد و دربار شاه طهماسب پذیرفته شد. در نامه ملکه الیزابت خطاب به شاه طهماسب، تجارت با ایران اتحادی توصیف شده بود که «نه زمین، نه دریاها و نه آسمان‌ها قدرت گسستن آن را ندارند» (The Hakluyt Society, vols. 72, 114). تاریخ نگار، گماشته سیاسی و مبلغ مذهبی، یونس هانوی روابط دو کشور را «داد و ستدی سخاوتمندانه برای ایجاد دوستی و تقسیم نعمت‌های خداوند» توصیف کرده است (Hanway, 1754: 1). البته شاه طهماسب برخورد بسیار سردی با هیأت انگلیسی داشت و گفته‌اند که به دلیل مسیحی بودن جنکینسون، جای قدم‌هایش را خاک پاشیدند که تظہیر شود. البته در ادامه تشریح می‌شود که رفتار شاه صفوی بیشتر سیاسی بود، زیرا که شاه چندی بعد آرتور اواردز دیگر نماینده انگلیسی‌ها را نه تنها به حضور پذیرفت، بلکه «گفت‌وگوی بسیار طولانی و ملوکانه‌ای» با او داشت که «دو ساعت به طول انجامید و برای [درباریان] و دیگر بازرگانان خارجی عجیب به نظر می‌رسید» (اواردز در سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ۱۳۹۶: ۱۵۸).

لازم به ذکر است که در پاره‌ای از موارد نگاه انگلیسی‌های عصر صفوی متأثر از موفقیت یا ناکامی آن‌ها در برقراری رابطه تجاری با ایران و بهره‌گیری اقتصادی از این رابطه بوده است. برای نمونه ویکونت بلومونت پس از آنکه از بازپس‌گیری امتیاز لغوشده در گمرک هرموز ناکام ماند و با پاسخ منفی و قطعی دربار صفوی مواجه شد، رفتاری متکبرانه و خارج از عرف دیپلماتیک با شاه عباس دوم داشت (برازش، ۱۳۹۲: ۸۵۳). همچنین، هنگامی که جنکینسون از دربار شاه طهماسب دست خالی برگشت، ضمن اینکه اعتراف کرد: «من از این خوشم آمد که با احترام تمام

¹Richard Chancellor

درحالی که عده بسیاری از نجبا و سران دیگر او (شاه) مرا مشایعت می‌کردند، خارج شدم...» (نوائی، ۱۳۷۷: ۱۱۶) اما طی نامه‌ای خطاب به مدیران شرکت مسکوی در لندن با لحنی عصبی شدیداً به شاه طمهاسب می‌تازد: «... این صوفی شجاع نیست. علیرغم برخورداری از قدرت زیاد و رعایای جنگجو به خاطر بزدلی‌اش تُرک‌ها بارها به قلمروش حمله و تا شهر تبریز پیش‌روی کرده‌اند... هرگاه [شاه] تُرک او را تعقیب می‌کرد قادر نبود در میدان جنگ مقاومت کند. بنابراین به کوه‌ها، قلعه‌ها و دژها اتکا می‌کرد» (جنکینسون در سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ۱۳۹۶: ۱۱۶ و ۱۱۷).

برخی محققان برآن هستند که رفتار شاه صفوی با جنکینسون از روی «خشکه مقدسی و زاهدمایی» نبوده، بلکه «سیاست دولت و مصلحت وقت» و نوعی «مانور سیاسی» بوده است. چراکه قبل و بعد از این ماجرا، سفرای دیگری نیز از فرنگ به دربار صفوی بار یافته بودند. همچنین شاه و درباریان خوب می‌دانستند که جنکینسون مسیحی است (نوائی، ۱۳۷۷: ۱۱۶ و ۱۱۷). تحلیل‌ها حاکی است که یکی از دلایل عمده ناکامی انگلیسی‌ها در برقراری رابطه با ایران در این مقطع زمانی، انعقاد معاهده صلح آماسیه بین ایران و عثمانی بوده است (یوسف‌جمالی، ۱۳۸۵: ۵۸۳). نکته دیگر این که جنکینسون خود می‌دانست که رفتار شاه با او سیاست‌مدارانه بود، از این رو تصریح کرد: «اگر با من به‌خوبی رفتار کند و این خبر به تُرک‌ها برسد، بهانه‌ای برای نقض قرارداد صلح اخیر به تُرک‌ها خواهد داد» (جنکینسون در سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ۱۳۹۶: ۱۱۱). در نهایت، این نماینده کمپانی مسکویه پس از چهار ماه اقامت در قزوین، اشاره می‌کند: «[شاه] یک جامه زربفت بسیار گران‌قیمت به من داد و بدون هیچ‌گونه آزار و اذیتی مرخص شدم» (همان: ۱۱۲).

با این حال، هیأت دیگری که از جانب شرکت مسکویه در سال ۱۵۶۸ م. به ریاست آرتور ادواردز و ریچارد ویلز به ایران آمدند، مورد استقبال دولت صفوی قرار گرفتند و موفق شدند نظر مثبت شاه طمهاسب را نسبت به برقراری روابط بازرگانی و متعاقب آن امضای قرارداد تجاری جلب کنند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۴۰؛ پرازش، ۱۳۹۲: ۳۲۱). این بار شاه امید داشت که به دلیل بدرفتاری پرتغالی‌ها با مسلمانان در جنوب کشور و نادیده گرفتن حقوق اتباع دولت صفوی در امور بازرگانی، به جای پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها سهم عمده تجارت ابریشم به اروپا را به دست بگیرند (جعفریان، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

اعضای هیأت ادواردز طی فرمانی اجازه یافتند تا در شهرهای ایران آزادانه به رفت و آمد بپردازند و هر آنچه از منسوجات انگلیسی همراه دارند به فروش برسانند. شاه همچنین افراد این

هیأت را از پرداخت عوارض گمرکی و شخصی معاف کرد (عقیل، ۱۳۹۱: ۱۱۴). بعد از آن نیز تاجران و فرستادگان دیگری مثل کریستوفر باوز از طرف کمپانی مسکویه در سال ۱۵۷۹م. به ایران آمده و تا سال ۱۵۸۱ در ایران اقامت نمودند (Matar, 1999: 68).

در ادامه، فرستادگان دیگری مثل برادران شرلی (آنتونی و رابرت)، سر دادمور کاتن و توماس هربرت به ایران سفر کردند تا در استحکام این روابط تلاش خود را دوچندان کنند. هدف آنان در وهله نخست این بود که شاه عباس را در برابر ترکان عثمانی یاری کنند و ایران را به اتحاد با دولت‌های مسیحی اروپایی علیه عثمانی‌ها برانگیزانند و در وهله بعد قرارداد تجاری با ایران منعقد کنند و تجارت ابریشم کشور را به دست بگیرند.

نکته قابل توجه این که شاه عباس اول نیز از همین سیاحان و فرستادگان به عنوان نمایندگان و گماشتگان خود برای ایجاد رابطه و اتحاد با دیگر کشورهای اروپایی استفاده می‌کرد. برخی محققان انتخاب برادران شرلی به عنوان سفیر ایران را دلیلی بر هوشیاری و زیرکی شاه عباس دانسته‌اند که نه فقط از نیروهای خودی بلکه از بیگانگان نیز به سود خود بهره می‌گرفت (دانش پژوه، ۱۳۹۸: ۳۹). در نامه شاه عباس به سلاطین اروپایی آمده است که ملل مسیحی قراردادهای سیاسی و تجاری خود را با عثمانی لغو و برای حمله به عثمانی با ایران متحد شوند (نوبی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). اما این دور از مراودات نیز چندان موفقیت‌آمیز نبود. از دلایل عدم موفقیت این هیأت‌ها می‌توان به دوری مسافت، کندی ارتباطات، اختلافات درونی بین نمایندگان هیأت‌ها و نبود مترجم زبان فارسی در دربار انگلیس اشاره کرد (Philoxenis, 1656: 136).

در مجموع می‌توان گفت که مسیر «شمال اروپا - روسیه - خزر» به علت انحلال شرکت مسکویه و آغاز نبردهای طولانی‌مدت ایران و عثمانی در دوره سلطنت سلطان محمد خدابنده، وجود قبایل راهزن تاتار و قزاق، آب و هوای سخت شیروان و تسخیر جاده تجاری ایران - روسیه توسط عثمانی چندان موفقیت‌آمیز نبود و در ادامه مسافرت نمایندگان سیاسی ایران و انگلستان نیز به نتیجه خاصی منجر نشد.

با پیروزی ناوگان دریایی انگلستان بر ناوگان بزرگ و افسانه‌ای اسپانیا در نبرد ۱۵۵۸م و تأسیس کمپانی هند شرقی انگلیس در سال ۱۶۰۰م. مسیر دریایی جنوب به روی ناوگان انگلستان گشوده شد و از آن پس دور جدیدی از روابط لندن و ایران از طریق خلیج فارس آغاز شد. در این مرحله ابتکار برقراری رابطه با ایران بر عهده کمپانی هند شرقی انگلیس گذاشته شد که طی فرمانی از جانب ملکه الیزابت اول تأسیس شده بود. این کمپانی در سال ۱۶۱۴م. به

پیشنهاد ریچارد استیل^۱ و جان کراوتر^۲ صاحب پایگاهی در بندر جاسک گردید و سپس در سال ۱۶۱۶م. ادوارد کاناک به عنوان نماینده شرکت توانست فرمانی از شاه عباس اول در خصوص آزادی تجاری اخذ کند. در ادامه قراردادی نسبتاً دقیق و مفصل در باب شرایط بازرگانی با ایران به امضا رساند. این قرارداد در باب آزادی تجار انگلیسی در خرید و فروش کالا و انتخاب بنادر و حق داشتن اسلحه و حمل و نقل کالا و اقامت در هر نقطه از خاک ایران بود. بعد از امضای این قرارداد تجارتخانه‌های انگلیسی در اصفهان و شیراز نیز دایر شد. (نوابی، ۱۳۸۷: ۱۵۱ - ۱۴۵)

اوج روابط ایران و انگلستان را می‌توان در اتحاد سال ۱۶۲۲م. دید که به همکاری دو کشور جهت اخراج پرتغالی‌ها از جزیره هرمز انجامید. از آن پس انگلیسی‌ها دفتر تجاری خود را به بندرعباس منتقل کرده و ضمن انعقاد قراردادهای تجاری در اخذ عوارض گمرکی بندرعباس با دولت ایران سهیم شدند. در مجموع می‌توان گفت که روابط انگلستان با ایران با تمام فراز و نشیب‌های آن تا پایان حکومت صفویه در سال ۱۷۲۲م. ادامه داشت.

باورها و انگاره‌های فرهنگی و مذهبی انگلیسی‌ها نسبت به ایران

آن چنان که ملاحظه شد دولت انگلستان از اواخر قرن شانزده میلادی در پی برقراری و گسترش رابطه با دولت ایران بود. بررسی اسناد و سفرنامه‌های اروپایی‌ها نشان می‌دهد که تا پیش از حضور انگلیس‌ها در منطقه، یعنی اواسط قرن ۱۶م، تفاسیری که توسط فرستادگان جمهوری ونیز و همچنین برخی مسافران ایتالیایی و فرانسوی نظیر شاردن، تاورنیه و دلاواله ارائه می‌شد، ایرانیان را مردمی توصیف می‌کردند که بسیار خوش‌رفتار و آرام بوده و از نظر شرایط زندگی وضعیت به نسبت خوبی داشتند. حتی می‌توان گفت که انگلیس‌های نخستین نیز برداشت مثبتی از ایران داشتند. به عنوان مثال، جیمز اول، پادشاه انگلستان، به سفیر اعزامی دربار ایران، رابرت شرلی، عنوان «سر» اعطا کرد و چندین نوبت او را به حضور پذیرفته و مورد اکرام قرار داد. شیفتگی جیمز اول به آداب، سنن و فرهنگ ایران بدان حد بود که لباس ایرانی می‌پوشید و یقه دوپل آهاری و بندها و جبه را که نوعی مد فرانسوی بود کنار نهاد و به رسم ایرانی جامه‌های سبک با کمربندها و تسمه‌ها و بند کفش‌هایی برگزید که با قلاب‌هایی مرصع به گوهرهای گرانبها مزین شده بود (نوابی، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

^۱. Richard Steele

^۲. John Crawther

یا مثلاً زمانی که توماس هربرت از طرف چارلز اول به ایران آمد کتابی تحت عنوان «توصیفی از دربار ایران» نوشت. این کتاب که در سال ۱۶۳۷ میلادی به چاپ رسید حاوی اوصاف بسیار زیادی از تخت جمشید به عنوان مهد تمدن ایران بود (Stansby, 1638). چارلز اول پادشاه وقت انگلیس پس از مطلع شدن از این توصیفات در سال ۱۶۳۷ نیکولاس ویلفورد را به ایران فرستاد تا از هنر ایران بهره جسته و در جستجوی ایجاد روابط تجاری با آن کشور باشد. در نامه‌ای، چارلز از او می‌خواهد که هر آن چه اشیاء قدیمی و مجسمه که می‌تواند گردآوری کرده و به انگلیس بفرستد و طرح مکان‌ها و ساختمان‌های مشهور را ترسیم کند و اگر اشیایی بزرگ و غیرقابل حمل بودند، نمونه طرح آن‌ها را روی کاغذ بیاورد که بتوانند همانند آن را از جهت بزرگی و ابعاد در انگلیس تولید نمایند (India Office Records, G/29/I). علاقه چارلز اول به ایران و دستوردهای هنری کشور در مطالبی ریشه داشت که پیش از این برادران شری دربار ایران نوشته بودند. آن چنان که نایل ماتار ذکر می‌کند بعدها نیز فرستادگان دیگری روش‌های رنگرزی و رنگ کردن لباس را از ایرانیان فراگرفته و در صنایع خود به کار بردند (Matar, 1999: 68).

اما هر چقدر به پایان دوره صفویه نزدیک می‌شویم، گزارش‌ها و اسنادی دیده می‌شود که ایرانیان را مردمی توصیف می‌کردند که «دانش چندانی نداشته، در کلیه امور خشن بوده، به غیر از نگهداری اسب‌ها مهارت دیگری نداشتند و قوانین آن‌ها نیز مثل خودشان خشن و ظالمانه بود» (The Hakluyt Society, vol. 73, 436). در برخی از سفرنامه‌ها نیز ایرانیان خرافاتی و مردمی معرفی می‌شدند که لیاقت نعمت‌های خدادادی را ندارند. به عنوان مثال، لیونل پلامتری تعصبات مذهبی خود را تا آنجا پیش می‌برد که ادعا می‌کرد به دلیل این که مسیحی می‌باشد پول وی پاک‌تر از پول مسلمانان است. در حکایتی ساختگی که از شاه طهماسب ذکر کرده است به نقل از وی گفته است که چون پول انگلیسیان پاک‌تر است برای ارسال به مکه مناسب‌تر می‌باشد (The Hakluyt Society, vols. 73, 426). در جایی دیگر، لورنس چاپمن با اشاره به خطر راهزنان که در همه ممالک امری شایع بوده، ایرانی‌ها را چنین متهم می‌کند: «این کفار شستن دست خود در خون ما را وسیله‌ای برای تظہیر گناهانشان می‌دانند» (چاپمن در سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ۱۳۹۶: ۱۸۳). روایاتی این چنین ناشی از خودبزرگ‌بینی انگلیسی‌ها و تلاش‌شان جهت پررنگ کردن هویت ملی خودشان بود. به همین دلیل مسافرانی مثل فریر و پالمیرا برومت در نوشتارهای خود در مورد ایران، همواره شکوه و عظمت دربار ایران را در قیاس با دربار اروپاییان، کمتر از آنچه که بود نشان می‌دادند و برتری خود

را نسبت به همتایان ایرانی‌شان به وضوح ابراز می‌کردند.

در دستورات مکتوبی که چارلز اول به سر دادمور کاتن سفیر اعزامی به ایران داد، به خوبی رگه‌های اولیه سیاست‌های استعماری انگلستان مشخص است. دربار لندن به رابرت شرلی لقب سِر اعطا می‌کند، اما به سفیر خود هشدار می‌دهد که هیچگونه لقبی از شاه ایران نپذیرد، مبادا خود را وامدار ایرانی بداند و از مسیر منافع انگلیس منحرف شود. این مسئله در دوره‌های بعد تاریخ ایران نمود روشن‌تری یافت (برازش، ۱۳۹۲: ۶۰۰ و ۶۰۱).

انگلیسی‌ها در خصوص تمایلات سیاسی ایرانیان نیز به قلب واقعیت روی می‌آوردند. واقع امر این است که اگرچه برخی از شاهان و حاکمان ایران نظیر شاه اسماعیل و شاه عباس اول، نسبت به برقراری رابطه با اروپا تمایل نشان می‌دادند، ولی ایرانیان در خصومت نسبت به امپراتوری عثمانی اضطراب نداشته و روابط خود را با آن امپراتوری حفظ می‌کردند. اما آن چه که در مورد تمایلات سیاسی شاهان ایران نشان داده می‌شد برخلاف واقعیت موجود بود. به عنوان مثال، شاه اسماعیل اول به صورت شخصیت اسرارآمیزی نمود می‌یافت که پایبند قول و قرارهایش با اروپاییان در جنگ با عثمانی نبود. از نظر آنان شاه اسماعیل که برای برقراری رابطه با اروپا اصرار زیادی می‌کرد و حتی از ابزار مذهب برای قانع کردن اروپاییان استفاده می‌کرد، فرد قابل اعتمادی برای جنگ با عثمانی‌ها نبود. این در حالی بود که در برخی نوشتارهای دیگر از وی و سپاهش به عنوان «نجات دهندگان مسیحیان» ستایش می‌شد (Fryer, 1698: 22).

در نامه‌ای که کشیش مسیحی بنام رافائل دومانس در تاریخ ۱۶۸۵ میلادی از اصفهان به ونیز نوشته، ذکر شده است که علیرغم درخواست مکرر اروپایی‌ها از ایران برای اعلام جنگ با عثمانی، دولت ایران مایل به انجام این کار نیست. اروپاییان به منظور متقاعد کردن دولت صفوی برای حمله به عثمانی از جنوب، دست به مدح و ستایش ایرانیان و قدرت آنان می‌زدند، ولی همین که در سال ۱۶۰۶ میلادی بین اروپا و امپراتوری عثمانی صلح منعقد گردید، از مدح و ستایش ایران دست کشیدند (Great Britain Royal (Commission on Historical Manuscripts, 75/11, 38).

لازم به ذکر است که دولت‌های اروپایی همواره برای تامین منافعشان در ایران خود را دشمن عثمانی معرفی می‌کردند؛ اما در دوره صفوی نه تنها با عثمانی‌ها جنگیدند، بلکه روابط سیاسی و بازرگانی وسیعی با آن‌ها داشتند. اروپایی‌ها خواهان آن بودند که ایران و عثمانی با جنگ دائمی با یکدیگر تضعیف شوند تا منافع استعماری خود را در منطقه پیش ببرند (برازش، ۱۳۹۲: ۶۰۳).

شاه عباس در پاسخ به درخواست اسپانیایی‌ها برای همکاری با دولت صفوی و اخراج انگلیسی‌ها از ایران، به کارگزار آن‌ها به تندی یادآوری کرد: «پادشاه اسپانیا مدت‌هاست به من وعده می‌دهد که با عثمانی‌ها به نبرد خواهد پرداخت. ولی هرگز به این وعده وفا نکرده و نخواهد کرد...» (برازش، ۱۳۹۲: ۵۹۲). در نامه جیمز ششم به شاه عباس فاش شده است که بازرگانان انگلیسی با دولت عثمانی مراوده دوستانه دارند و با هرگونه اتحادی علیه عثمانی مخالفت می‌کنند (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۸۸).

نوع نگاه انگلیسی‌ها نسبت به دین و مذهب ایرانیان نیز آمیخته با سیاست بود. از نظر انگلیسی‌ها مسلمانان، اعم از ترک‌ها یا ایرانیان، غیرقابل اعتماد بوده و به غیر از قتل، غارت و خونریزی هنر دیگری نداشتند. آنان هیچ گاه اسلام را به عنوان یک دین تلقی نمی‌کردند، بلکه آن را به صورت قدرتی می‌شناختند که دشمن اروپاییان و مسیحیان بود. آن‌ها همچنین به منظور سرپوش گذاشتن بر تلاش خود جهت برقراری رابطه با ایران، در بعضی نوشتارها ایران را به عنوان کشوری زردشتی، غیرمسلمان و یا شبه مسلمان معرفی می‌کردند. زیرا برای مردم اروپا اتحاد با یک کشور مسلمان قابل درک نبود. به عنوان مثال، برومت نوشته است: «از آنجا که اروپائیان درصدد بودند که ایران را متحدی نظامی علیه عثمانی و همکاری تجاری در منطقه بین دریای مدیترانه و اقیانوس هند معرفی کنند، ضرورت داشت که دنیای اسلام را به مانند کاتولیک‌ها و پروتستان‌های مسیحیت تفکیک کنند» (Brummett, 1996: 426).

با وجود این که انگلیسی‌ها از زمان سلطنت شاه اسماعیل اول (۱۵۲۴-۱۵۰۱) خواستار برقراری روابط سیاسی با ایران بودند و از آنجا که ایران کشوری مسلمان بوده و اروپا با یک کشور قدرتمند مسلمان دیگر یعنی امپراتوری عثمانی در حال جنگ بسر می‌برد، رسمیت دادن به این روابط به آسانی امکان‌پذیر نبود. بنابراین، یکی از راه‌های توجیه برقراری روابط سیاسی و تجاری با ایران، تفکیک کردن مسلمانان ایرانی و عثمانی بود؛ بدین صورت که دین مسلمانان ایرانی را نزدیک به مسیحیت نشان دهند.

از سوی دیگر، نوع شرق‌شناسی انگلیسی توجیه رابطه فرادست- فرودست بود. کسانی که درباره ایران مطلب می‌نوشتند تصویری ارائه می‌دادند که نشان‌دهنده قومی وحشی، خرافه‌پرست و احمق بود که خصوصیات و ارزش‌های انسانی اروپاییان متمدن را دارا نبودند. آن‌ها حتی واقعیات را نیز دگرگونه جلوه می‌دادند. به عنوان مثال، در سفرنامه برادران شرلی آمده است: «...برخلاف عادت عثمانی‌ها که منسوبان پیغمبر یعنی سادات را نهایت محترم می‌دارند، ایرانی‌ها

برعکس آن رفتار می‌کنند. در هر شهری از بلاد ایران هر روز شخصی دیده می‌شود که تبری بر دوش گذاشته، در کوچه‌ها گردش می‌کند و به صدای بلند می‌گوید اگر شخصی منسوبان پیامبر را تقوی بر سایرین دهد یا اگر کسی اظهار سیادت نماید سر او فوراً بریده خواهد شد. من به چشم خود دیدم که در اصفهان یک نفر عثمانی پیش تبردار آمده گفت من از منسوبین (حضرت) محمد(ص) هستم و به شهادت خود راضی هستم. این را گفته به زانو افتاد و سر خود را روی قطعه سنگی گذاشت و آن شخص بلا تأمل سر او را برید.» (شرلی، ۱۳۸۱: ۷۶). در واقعی بودن این گزارش تردید بسیار وجود دارد. چرا که خاندان صفوی خود را کلب اهل بیت عصمت و طهارت می‌دانستند و تشیع را به مذهب رسمی ایران تبدیل کردند. با این حال، در آن عصر کسانی بودند که به دروغ ادعای سیادت می‌کردند و شاهان صفوی نیز برخورد سختی با آن‌ها می‌کردند. یا در جای دیگر، فیلیپ آوریل که به شکوه تمدن ایرانیان اذعان داشت، اسلام‌گرایی آنان را به سخره می‌گرفت (Avril, 1693: 59 – 60). یا آنجا که جان فریر درباره اسلام و ایران می‌نوشت از آن به عنوان دینی که با امورات جسمانی و غیرروحانی سروکار دارد، یاد می‌کرد (Fryer, 1698: 23).

از دیگر کسانی که مطالبش درباره ایران نشانگر برتری ملی، دینی و فرهنگی اروپائیان بود، توماس هربرت می‌باشد که از طرف چارلز اول به ایران سفر کرد. وی در سفرنامه خود جزئیات راه‌ها، اقوام ایرانی و حتی آن چه که باعث شد شاه عباس اول امر به کور کردن فرزندش نماید را به تفصیل بیان کرده، اما از پیشرفت‌های علمی، فرهنگی و هنری که در دربار وی وجود داشت، سخنی به میان نیاورده است. باور این که وی از شکوفایی ایران در آن زمان ناآگاه بوده، بسیار مشکل است.

در همین زمینه، لیونل پلامتری از بازرگانان انگلیسی که در سده دهم هجری در سلطنت شاه طهماسب صفوی پس از دیدار کوتاهی از ایران می‌نویسد: «ایرانی‌ها کتاب و علوم اندکی دارند. از بیشتر علوم مفید بی‌اطلاع‌اند. فقط در بعضی از فنون تولید اجناس ابریشمی و زین و یراق اسب مهارت زیادی دارند (پلامتری در سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ۱۳۹۶: ص ۲۰۲).

این در حالی است که دربار شاه عباس میزبان انجمن‌های فلسفی، ادبی و هنری بسیاری بود و مسیحیان در کشور از آزادی‌های فراوان برخوردار بودند و حتی در امورات کشور مشارکت می‌کردند (Great Britain Royal Commission on Historical Manuscripts, Reports, 7/11, 23a). از جمله فلاسفه قرن شانزدهم میلادی در ایران صدرالدین شیرازی و میرداماد (هم عصر دکارت و لیبنیتز) بودند. از دیدگاه اسلام‌شناس

شهیر سیدحسین نصر، ملاصدرا و میرداماد نظریاتی در مورد فطرت و دین تفسیری به فلسفه اضافه نمودند که در آن زمان در فلسفه غرب وجود نداشت (Nasr, 1964). هانری کربن، متفکر فرانسوی نیز صدرالدین شیرازی را ترکیبی از توماس قدیس و یاکوب بوم می‌دانست (Corbin, 1964). در حالی که دربار ایران از مکاتب فلسفی مختلف حمایت می‌کرد و گردهمایی‌های ادبی بسیاری در دربار تشکیل می‌گردید، مورخان انگلیسی در این مورد ذکری به میان نمی‌آوردند. همانطور که گفته شد، وارونه جلوه دادن اوضاع و شرایط خوب اقتصادی و اجتماعی کشور توسط انگلیسی‌ها ناشی از این مسئله بود که آن‌ها می‌بایست در توجیه ایجاد رابطه با یک کشور مسلمان به مردم خود نشان دهند که برتری خود را حفظ نموده‌اند.

لازم به توضیح است مطالبی که توسط این سیاحان در مورد ایران گفته می‌شد، ثبت گردیده و توسط دیگر افرادی که در مورد ایران تحقیق می‌کردند و یا قصد عزیمت به ایران داشتند، مورد استفاده قرار می‌گرفت. از آنجا که نویسندگان به روایات قبل استناد کرده و آنان را زیر سؤال نمی‌بردند، افراد دیگری نیز که می‌خواستند به ایران سفر کنند با همین پیشینه ذهنی به ایران ایرانی می‌نگریسته و از آن در جهت تقویت هویت فرهنگی و ملی خود استفاده می‌کردند. پلامتری قوانین در ایران را «کاملاً دینی، بسیار ظالمانه و نفرت‌انگیز» معرفی می‌کند (پلامتری در سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ۱۳۹۶: ص ۲۰۲). همچنین بدون هیچ توضیح روشنی مدعی است: «لزومی ندارد که آن چه در مورد سبک ازدواج ایرانی‌ها شنیدم، بنویسم. چون وجدان‌های صادق را جریحه‌دار می‌کند» (همان: ۲۰۶). انگلیسی‌هایی که به ایران سفر می‌کردند، به فرهنگی تعلق داشتند که خود را از نظر دینی و فرهنگی برتر می‌دانستند. جهت تقویت این نگرش آن‌ها دست به توصیف فرهنگ‌ها و ملل دیگر زده و آن‌ها را نادان، وحشی و ظالم فرض می‌کردند تا ادعای برتری خود را به اثبات برسانند. این امر به دلیل غلیانات ملی‌گرایانه در اروپا و تقدس بخشیدن به هویت ملی آنان بود.

دکتر گوچ کشیش همراه سردامور کاتن سفیر انگلیس، حتی برخلاف واقعیت‌های آن دوره، با عبور از یکی از بیابان‌های ایران، آن را فقیرترین کشور دنیا معرفی می‌کند: «سفر طولانی بود و راه از میان بیابان‌های خشک و دورافتاده فقیرترین کشوری می‌گذشت که به عقیده من در زیر آسمان وجود دارد» (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۷۴). در حالی که گزارش نمایندگان دیگر کشورها در آن عصر، تصویر دیگری از ایران نمایش می‌دهد. وی همچنین در جایی رفتار محمد علی بیگ ندیم شاه عباس را به کل ایرانیان تعمیم می‌دهد: «محمد از نزد شاه آمد و باز هم هدیه خود را مطالبه

کرد. اربابم او را صراحتاً ناامید کرد و گفت چیزی برای او نیاورده است. این خصلت ایرانیان و به طور کلی عموم رجال و سلاطین شرق است که بیشتر علاقه‌مندند راجع به هدیه بشنوند تا راجع به موضوع اصلی ماموریت!» (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۷۴).

این گفتمان‌های منفی درباره ایران در حالی شکل می‌گرفت که بین ایران و دول اروپایی و به‌ویژه انگلیس مبادلات تجاری در حال انجام بود. ولی همانطور که گفته شد غلط نشان دادن شرایط موجود در ایران به عنوان یک کشور مسلمان به منزله ابزاری برای بزرگ نمودن فرهنگ و تمدن اروپا و انگلیس به کار می‌رفت و مردم آن‌ها که از واقعیت بی‌اطلاع بودند، تصویری از ایران در ذهن داشتند که نشان‌دهنده ملتی خشن، ظالم، بی‌تمدن و بی‌فرهنگ بود.

دکتر گوچ کیشیش یادشده ضمن این که علیرغم میلش به متمدن بودن ایرانی‌ها و امنیت مملکت اعتراف می‌کند، با عصبانیت از بی‌نتیجه بودن ماموریتش خطاب به شاه انگلیس می‌نویسد: «حرفی نیست که ایرانیان مردمی متمدن هستند و سفر بی‌مخاطره می‌باشد و بیم مواجهه با راهزن یا دزد نیست، ولی اگر یک پول سیاه از آن‌ها بخواهید مثل آن است که خون و جانشان را خواسته باشید، آن وقت از شما متنفر می‌شوند. امیدوارم از این پس از سفرای ایران طبق همین روش که از ما پذیرایی شد پذیرایی شود و اعلیحضرت مخارج هنگفتی را که صرف پذیرایی از آن‌ها می‌نمایند صرفه‌جویی نمایند تا بدین وسیله ضمناً مهمان‌نوازی را که از آن بی‌خبرند بیاموزند؛ زیرا راه دیگری برای آموختن نوع دوستی به ایرانیان که فاقد آنند نیست و لااقل آن‌ها هم با طرز رفتار و طبیعت خودشان آشنا خواهند شد» (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۸۵).

این گونه تصویرسازی از طریق نوشتن آثار ادبی مانند شعر و به صحنه بردن نمایشنامه‌هایی با همین موضوع نیز تشدید می‌گردید. زیرا در آن زمان ادبیات نقش رسانه‌های جمعی امروز را ایفا می‌کرد. به عنوان مثال، در نمایشنامه «سفرهای دو برادر انگلیسی»، اگرچه به وجود روابط حسنه بین دو کشور ایران و انگلیس اشاره می‌شد، ولی تصویری که از ایران ارائه می‌گردید، کشوری عقب افتاده بود. این اثر صحنه‌ای را نشان می‌داد که شاه عباس اول که در نمایشنامه از او به عنوان صوفی یاد می‌شد، جنگی را فرماندهی می‌کرد که در آن ایرانیان بعد از شکست سپاهیان دشمن، همه آنان را قتل و عام کرده و در حالی که سرهای اسیران بالای سرنیزه است، به صحنه برمی‌گردند. در حالی که در صحنه دیگر که بین برادران شرلی یعنی رابرت و آنتونی صورت می‌گیرد، رابرت شکست می‌خورد و بعد آنتونی و اسیران جنگی وارد می‌شوند. Matar, 1999: 68)). در مقایسه این دو صحنه دیده می‌شود که ایرانیان ملتی مسلمان، ظالم و نامتمدن و

مسیحیان ملتی متمدن و انسان دوست جلوه داده شده‌اند. در صحنه‌های بعد نشان داده می‌شود که ایرانیان با واژه جوانمردی آشنایی نداشته و حتی از به اسارت گرفتن دشمن توسط گروه مخالف متعجب می‌شوند. ایجاد این شکاف فرهنگی همانطور که گفته شد ناشی از تلاش اروپاییان بویژه انگلیسی‌ها برای تقویت هویت ملی و فرهنگی‌شان بود که به تدریج به صورت کلیشه در ادبیات و گفتمان‌هایی درآمد که در مورد ایران شکل می‌گرفت.

در همین راستا، زمانی که هربرت به ماجرای بازپس‌گیری هرمز از پرتغالی‌ها می‌پردازد، انگلیسی‌ها را شریف و جوانمرد و بزرگوار و ایرانی‌ها را متجاوز و بی‌رحم و غیرقابل اعتماد معرفی می‌کند: «... چون پرتغالیان این را دیدند و از هیچ جایی امید کمک در میان نبود و اطمینانی هم به ایرانیان نداشتند، روز بیست و سوم قلعه و اموال آن را به انگلیسیان تسلیم کردند. فقط به شرطی که آن‌ها را نکشند و به مسقط در عربستان منتقل نمایند. انگلیسیان قبول کرده و در کمال جوانمردی سه هزار نفر از آن‌ها را به مسقط بردند. انگلیسیان می‌خواستند که با بقیه بازماندگان نیز چنین کنند، ولی ایرانیان حسود ناگهان بر سر سبیل پرتغالی و عربی که نصفی از اعراب هم مسیحی بودند ریختند و بی‌رحمانه و بی‌گفت‌وگو و برخلاف قول شرفی که داده بودند آن‌ها را سر بریدند و سرهای آن‌ها را به نشانه ظفر به گمبرون فرستادند. پس از فتح هرمز، ایرانیان و انگلیسیان هردو توافق کردند که انبارهای اسلحه و آذوقه و اموال با مهر هر دو کشور مهر و موم شوند. در این میان ایرانیان به کشتار مردان نیمه‌جان و تجاوز به زنان و بی‌حرمتی به کلیساها و ویران ساختن خانه‌های زیبا مشغول بودند» (هربرت، ۱۴۰۰: ۲۵).

در نمونه‌ای دیگر، کشیش گوچ در حالی که می‌کوشد خود را فردی مبادی آداب نشان دهد که از پادشاهان بدگویی نمی‌کند، ولی حدسیات خود را برای شاه انگلیس می‌نویسد: «سلاطین خداوندان روی زمین‌اند و من بیم دارم از سلطانی که اگر چه دشمن باشد بدون مراعات ادب سخن برانم. ولی در این مورد با تقاضای پوزش ناچارم آنچه را می‌دانم و با از روی تصورات حدس می‌زنم، به عرض برسانم» (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۸۲). او در نامه خود به دربار لندن، ایرانی‌ها را بدقول و بدعهد معرفی می‌کند و ابراز امیدواری می‌کند که گزارشش «معلوم گرداند که چگونه ایرانیان اعتنایی به حفظ قول خود و قراردادهایی که با آن‌ها منعقد می‌شود، ندارند و چطور ممکن است سفرایی را که در آینده از ایران می‌آیند با هزینه خیلی زیادی کرد و به علاوه اشخاصی که اعلیحضرت در آینده مفتخر می‌فرمایند که به ایران بروند، مطلع گردانید که چطور با مردمی که تا این حد بی‌اعتنا به مبادی ادب و احترام هستند رفتار نمایند» (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۷۴). در جایی

دیگر ادعا می‌کند: «...خداوندگارا، ایرانی معتقد به اجرای آنچه که وعده می‌دهد، نیست» (همان: ۱۷۸).

گوچ در ادامه با طعنه و تمسخر مدعیانه می‌افزاید: «این است حشمت و جلال دربار ایران! ... توضیح دادم که چطور ایرانیان در معاهدات خود قابل اعتماد نیستند. ماده‌ای پیشنهاد می‌کنند در حالی که تصور می‌کنند به نفع آن‌هاست. وقتی بدانند دیگر سودی از آن ماده عاید نمی‌شود، منکر عمل و پیشنهاد خود می‌شوند. منکر نامه و استوارنامه خود می‌شوند» (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۸۴).

این کشیش انگلیسی در حالی به ایرانی‌ها اتهام عهدشکنی می‌زند که شیخ علی‌خان زنگنه در دوره شاه سلیمان از زیاده‌خواهی‌ها و بدعهدی‌های انگلیس خشمگین می‌شود و به یکی از عوامل کمپانی هند شرقی تذکر می‌دهد: «مگر نه قرارداد این بود که کمپانی همیشه چند کشتی جنگی در آب‌های خلیج فارس بگمارد تا دزدان دریایی فرصت مجال و راهزنی نیابند؟ چون که پیمان خود را از آغاز زیر پا نهاده‌اید و سالهاست که یک کشتی جنگی کمپانی در سراسر خلیج فارس دیده نمی‌شود، بر اثر این پیمان شکنی دزدان دریایی پرتغال و اعراب زبان‌های زیادی در منطقه به بار آورده‌اند» (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/۶۷۰).

گوچ در بخشی از گزارش خود از رفتار و پذیرایی ایرانی‌ها رضایت ندارد و خطاب به شاه انگلیس به مردم ایران طعنه می‌زند: «من از شرح سایر نقاط صرف نظر می‌کنم، وقایع تهران را هم خوب بود که شرح نمی‌دادم، ولی خواستم اعلیحضرت یک نمونه از پذیرایی ملت ایران و بلندی نظر آن‌ها و تفاوت بارزی که با سلاطین خارجی دارند در دست داشته باشند» (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۷۷). این در حالی است که شاه عباس طی فرمانی خطاب به حکام و داروگان دستور می‌دهد که گروه سفارت انگلیس را در مسیر بازگشت مشایعت و پذیرایی کنند: «شاه عباس که از اشرف تشریف آورده‌اند سفیر پادشاه انگلیس را مرخص فرموده‌اند و فرمان شاه این است که همراهان سفیر از قزوین به ساوه هدایت شده و داروغه ساوه آن‌ها را به شهر قم هدایت نماید. آنگاه حاکم آن‌ها را به شهر کاشان عزیمت دهد و بدین سان آن‌ها در تمامی ممالک محروسه هدایت شوند و از فرمان اعلیحضرت تخطی نشود تا آن‌ها به سلامت به مقصد برسند» (هربرت، ۱۴۰۰: ۱۸۷).

نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان گفت که گفتمان‌های حال حاضر اروپائیان درباره اسلام و ایران، ریشه در اندیشه‌هایی دارد که در قرون گذشته، بویژه قرن شانزده میلادی که روابط ایران و اروپا شکل رسمی به خود گرفت، شکل گرفته است. در روابط دوجانبه‌ای که بین ایران و این دولت‌ها وجود داشت، ایران همواره صادقانه و با رویی باز از این روابط استقبال می‌کرد و از لحاظ نظامی، اقتصادی و تجاری نیز منافع زیادی برای آنان به همراه داشت ولی حس خودبرتربینی و سلطه‌طلبی غرب بویژه انگلیسی‌ها، همواره سبب می‌شده است که تصویری که از ایران به عنوان یک کشور مسلمان در نوشتارهای خود ارائه می‌دادند، منفی بوده، بنحوی که ایران و ایرانی را خشن، بی‌تمدن و ظالم نشان می‌دادند. در واقع، توجیه ضرورت برقراری رابطه با ایران که کشوری مسلمان بود برای مردمانی که کشور مسلمان دیگری دشمن اصلی آنان به شمار می‌رفت، برای دولتمردان انگلیسی چندان آسان نبود و لذا علیرغم روابط نزدیک سیاسی و تجاری، تصویری که از ایران در گزارش‌ها و مکاتبات اروپاییان دیده می‌شود، آن را کشوری غیرمتمدن، مردمان و شاهان آن را خرافاتی، وحشی و ظالم نشان می‌داد.

در این نوشتار با بررسی گزارش‌ها و اسناد تاریخی نشان داده شد که آنچه ادوارد سعید درباره غلط‌پردازی اروپاییان از دنیای شرق و مسلمانان بیان کرده است، در مورد ایران صادق می‌باشد و این امر نشان‌دهنده خصومت دیرینه این دول با مسلمانان و ایرانیان می‌باشد.

بنابراین، گفتمان‌های متفاوتی که امروزه در جهان اروپایی راجع به ایران وجود دارد ناشی از نوع روابط سیاسی و نحوه نگرش آنان در مورد شرق و مسلمانان است. کشورهای اروپایی از دیرباز و مخصوصاً در ابتدای روابطشان با ایران رؤیای حاکم شدن بر شرق را داشته‌اند و این حس برتری‌طلبی سبب شده بود که به شرق و کشورهای مسلمان به دیده حقارت بنگرند. این آن چیزی است که ادوارد سعید در کتب و مقالات خود در مورد شرق‌شناسی بیان کرده است. در حالی که در قرن شانزدهم، ایران به عنوان یک کشور مسلمان متحد غرب بود، اما این مسأله تأثیری در تغییر نگرش اروپاییان به خصوص انگلیسی‌ها نسبت به ایران نداشته است.

منابع فارسی

۱. آربری چ. و دیگران (۱۳۸۸). تاریخ اسلام: پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه احمد آرام. چاپ هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲. اسمیت، رونالد بی‌شباب (۱۳۸۶). نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی. ترجمه حسن زنگنه. تهران: نشر به دید.
۳. برازش، امیرحسین (۱۳۹۲). روابط سیاسی دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴. بیگدلو رضا، احمدآبادی محمد. «تحلیل انتقادی آرای شرق‌شناسان در باب امنیت در ایران مورد مطالعه: آثار سر جان مالکم» نشریه تاریخ اسلام، سال بیست و یکم پاییز ۱۳۹۹ شماره ۳ (پیاپی ۸۳).
۵. پناهی، عباس (۱۳۸۸). «بازتاب فرهنگ و اجتماع ایران در سفرنامه‌های اروپائیان». کتاب ماه: تاریخ و جغرافیا. شماره ۱۳۳.
۶. پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۳). تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه. چاپ سوم. تهران: انتشارات بهزاد.
۷. تمیم‌داری، احمد (۱۳۷۴). «شیوه‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی». نامه فرهنگ. شماره ۱۹: صص ۱۳۷ - ۱۳۱.
۸. جعفریان، رسول (۱۳۷۸). صفویه از ظهور تا زوال. چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۹. جنکینسون آنتونی و دیگران، سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران (۱۳۹۵)، ترجمه ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
۱۰. حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۹). «آغاز روابط ایران با کشورهای اروپایی». اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۴۰. صص ۲۶ - ۲۳.
۱۱. حائری، عبدالهادی (۱۳۸۰)، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی، تهران: نشر امیرکبیر.
۱۲. خلعتبری لیماکی، مصطفی (۱۳۸۷). جلوه‌هایی از فرهنگ مردم ایران در سفرنامه‌ها. تهران: نشر اثلشن.
۱۳. دانش پژوه، منوچهر (۱۳۹۸). بررسی سفرنامه‌های دوره صفوی، اصفهان: دانشگاه اصفهان

۱۴. رحمانیان و هژبریان (۱۳۹۱). «استبداد و انحطاط ایران از نگاه سفرنامه‌نویسان خارجی». مطالعات تاریخ اسلام. سال چهارم. شماره ۱۳: صص ۹۱ - ۱۱۱.
۱۵. روشه، گی (۱۳۸۵). تغییرات اجتماعی، ترجمه: منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
۱۶. سعید، ادوارد (۱۳۷۱). شرق‌شناسی. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ.
۱۷. سیف زاده، سید حسین (۱۳۸۴). مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۸. سیوری، راجر (۱۳۹۴). ایران عصر صفوی. چاپ بیست و پنجم. تهران: نشر مرکز.
۱۹. شاردن، ژان (۱۳۷۴). سفرنامه شاردن، ج ۲، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس.
۲۰. شرلی، آنتونی (۱۳۸۱). سفرنامه برادران شرلی. ترجمه آوانس. به کوشش علی دهباشی. تهران: نشر نگاه
۲۱. شوستر والسر، سیبیل (۱۳۶۴). ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌نویسان اروپایی: پژوهشی در روابط سیاسی و اقتصادی ایران (۱۷۲۲ - ۱۵۰۲ م.). ترجمه غلامرضا وهرام. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۲. صادقی، مقصود علی (۱۳۸۶). «آگاهی ایرانیان روزگار صفوی از اوضاع مذهبی اروپا: با تأکید بر نخستین بازتاب‌های نهضت پروتستان در ایران». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره ۱۸۲: صص ۱۵۳ - ۱۳۹.
۲۳. طاهری، ابوالقاسم (۱۳۵۰). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران. تهران: انتشارات جیبی.
۲۴. عقیل، مصطفی (۱۳۹۱). رقابت بین‌المللی در خلیج فارس (۱۷۶۳ - ۱۶۲۲ م.). ترجمه یاسر قزوینی حائری. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۵. فلسفی، نصرالله (۱۳۴۲). تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه. چاپ دوم. تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی.
۲۶. قزلسفلی، محمد تقی (۱۳۷۹). «ایران از منظر شرق‌شناسی». اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۱۵۲ - ۱۵۱: صص ۳۳ - ۲۴.
۲۷. کندی، پل (۱۳۹۱). ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ. ترجمه محمد قائد، ناصر موفقیان و اکبر تبریزی. چاپ چهارم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۸. مشفق فر، ابراهیم (۱۳۸۲). «طرح اتحاد ایران و اروپا در دوره صفویه». فصلنامه تاریخ روابط خارجی. شماره ۱۷: صص ۲۳ - ۵.

۲۹. نقیب زاده، احمد (۱۳۹۲). تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل: از پیمان وستفالی تا امروز. چاپ سیزدهم. تهران: نشر قومس
۳۰. نظام مافی، محمد تقی (۱۳۸۰). ایران و انگلیس: کرشمه روابط سیاسی. تهران: کتاب سیامک.
۳۱. نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۷). روابط سیاسی و اقتصادی ایران در عصر صفویه. تهران: انتشارات سمت
۳۲. هربرت، توماس (۱۴۰۰)، سفرنامه هربرت و گزارش رابرت استودارت، ترجمه: حسن جواد، ویلم فلور، تهران: آبادبوم.
۳۳. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۶). تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم. چاپ دوازدهم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۴. یاغی، اسماعیل احمد (۱۳۸۲). دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال. ترجمه رسول جعفریان. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳۵. یوسف جمالی محمدکریم (۱۳۸۵)، تاریخ تحولات ایران عصر صفوی (از شیخ صفی تا شاه عباس اول). چاپ اول. نجف آباد: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد.
۳۶. ویلسون، سر آرتور (۱۳۶۶)، خلیج فارس، ترجمه: محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.

منابع انگلیسی

1. Avril, P. (1693). *Travels into divers' parts of Europe and Asia*. London.
2. Brummett, P. (1996). "The Myth of Shah Ismail Safavi: Political Rhetoric and 'Divine' Kingship," in *Medieval Christian Perceptions of Islam: A book of Essays*, ed. John Victor Tolan (New York and London: Garland Publishing Inc.
3. Chardin, J. (1686). *Voyages de Monsieur le chevalier Chardin en Perse et Autres lieux de L'orient*. Vols 2. Amsterdam: s. n.
4. Corbin, H. F. (1964). *introduction to Sadr al-Dīn Shīrāzī*. Le Livre des Pénétrations Métaphysiques. ed. Tehran: Amir Kabir

Publications.

5. Ferrier, R. W. (1973). "The European Diplomacy of Shah Abbas I and the first Persian Embassy on England," *Iranian Studies: Bulletin of the Society for Iranian Studies*. XI
6. Philoxenis, F. (1656). *Some Choice Observations of Sir John Finett Knight*. London:
7. Fryer, J. (1698). *A new account of East-India and Persia, in eight letters being nine years travels begun 1672 and finished 1681*. London: Ri. Chiswell.
8. *Great Britain Royal Commission on Historical Manuscript*. 75/11.
9. Hakluyt, R. (1599). *The principal nauigations, voyages, traffiques and discoueries of the English nation made by sea or ouer-land*. London: George Bishop, Ralph Newberie, and Robert Barker.
10. Hakluyt, R. (1599). *The principal nauigations, voyages, traffiques and discoueries of the English nation made by sea or ouer-land*. London: George Bishop, Ralph Newberie, and Robert Barker.
11. Hanway, J. (1754). *A historical account of the British trade over the Caspian Sea: with a journal of travels from London through Russia into Persia*. Vol. 1. Dublin
12. Hudson, V. and Christopher S. V. (1995). "Foreign Policy Analysis Yesterday Today and Tomorrow". *Mershon International Studies Review*. 39(2): 209-238.
13. *India Office Records*. G/29/I.
14. Maidment. J. (1838). Ed. *Letters and State Papers During the Reign of King James the Sixth*. Edinburgh:
15. Matar, N. (1999). *Turks, Moors and Englishmen in the age of discovery*. New York: Longman.

16. Nasr, S. H. (1981). *Islamic Life and Thought*. London; Boston: G. Allen & Unwin.
17. Piéres, T. (1944). *Hakluyt Series*. Vol. 2. London: s. n.
18. Sykes, P. M. A (1930). "Public Record Office, State Papers 102/104, pt. I.". *History of Persia*. 2 vols. (London: Macmillan and Co., limited.
19. Rose, G. (1998). "Review: Neoclasical Realism and Theories of Foreign Policy". *World Politics*. Vol. 51. No. 1: 144-172.
20. Sprout, H. and Margaret S. (1957). " Environmental Factors in Study of International Politics". *The Journal of Conflict Resolution*. 1 (4): 309-328.
21. Shirley, E. P. (1944). "The Shirley Brothers". Appendix C; Franklin L. Baumer, "England, the Turk, and the common Corps of Christendom" *American Historical Review*, 50.
22. Stansby, W. (1638). *Some Years Travels into Divers Parts of Asia and Afrique*. London: Iacob Blome and Richard Bishop.
23. *The Hakluyt Society*, vols. 72, 73, 114.